



## درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۸ اسفند ۸۹  
مصادف با: ۴ ربیع الثانی ۱۴۳۲  
جلسه: ۷۹

موضوع کلی: مسئله سوم  
موضوع جزئی: شرایط مرجع تقلید (بلوغ)

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته:

بحث در اعتبار بلوغ در مرجع تقلید بود عرض کردیم در مسئله دو قول وجود دارد، قول اول، قول مشهور است که بلوغ را معتبر می‌داند و ادله‌ی این قول ذکر شد.

### قول دوم:

اما قول دوم، قول به عدم اعتبار بلوغ و جواز تقلید از صبی می‌باشد. عمده‌ی دلیل اینها اشکالاتی است که بر ادله‌ی قول مشهور وارد کرده‌اند و آن ادله را برای اثبات بلوغ کافی نمی‌دانند. اعتبار یک شرط محتاج دلیل است و در جایی که انسان شک بکند یک شرطی معتبر است یا نه، اصل این است که آن چیز، شرط نیست. در مورد بلوغ هم می‌گویند دلیلی بر اعتبار آن نداریم لذا قائل به عدم اعتبار بلوغ شده‌اند. پس عمده‌ی مستند این قول همان اشکالاتی است که به ادله‌ی اعتبار بلوغ دارند.

لذا این ادله را باید از دید این گروه بررسی کنیم و ببینیم اشکالاتی که به این ادله شده آیا قابل قبول هست یا نیست؟

### دلیل اول: ادله جواز تقلید

**الف) ادله لفظیه:** ادله‌ی لفظیه که متضمن عناوینی مثل اهل ذکر، فقیه، راوی، ناظر در حلال و حرام و امثال اینها است، اطلاق دارند و شامل بالغ و صبی می‌شوند بخلاف مشهور که قائلند به اینکه ادله‌ی لفظیه انصراف از صبی دارند و می‌گویند منصرف به بالغ است اینها معتقدند چنین انصرافی وجود ندارد و وجهی برای انصراف نیست چون فرض این است که صبی همه شرایط را از جمله اجتهاد و عقل را دارد و فقط بالغ نیست، آیا اگر بالغ نباشد نمی‌تواند اهل ذکر باشد و عنوان فقیه و ناظر در حلال و حرام به او اطلاق بشود؟ این هیچ منعی ندارد، اطلاق ادله‌ی لفظیه اعم از آیات و روایات را چیزی نمی‌تواند بهم بزند. آن چیزی که باعث شده گمان کنند آیات و روایات منصرف به بالغ است، این است که دیده‌اند در خارج کمتر اتفاق افتاده که یک بچه‌ای فقیه و اهل ذکر و ناظر در حلال و حرام باشد. اما به حسب واقع آیا بر صبی نمی‌شود اطلاق فقیه بشود؟ چه منعی برای اطلاق وجود دارد؟

غلبه در وجود که قابل قبول نیست و غلبه در استعمال هم ندارد تا بخواهد منشأ انصراف بشود، تحقق خارجی این چنین بوده و غلبه در استعمال ندارد تا این لفظ بدون قرینه انصراف به خصوص بالغ بکند.

برای تقریب به ذهن ذکر این مثال خوب است: شما یک نابالغی را در نظر بگیرید که در مسائل ریاضی هوش فوق العاده‌ای دارد آیا به او اطلاق ریاضیدان نمی‌شود؟ حال فرض کنید که اگر کسی واقعاً استعداد فوق العاده‌ای داشته و به درجه فقاقت رسیده باشد آیا اطلاق فقیه به او نمی‌شود؟ آیا گفتن اینکه این بچه فقیه است اطلاق حقیقی نیست؟

#### **بررسی:**

به نظر می‌رسد این اشکال به دلیل اول وارد است و ادله‌ی لفظیه‌ای که جواز تقلید را ثابت می‌کرد اعم از آیات و روایات اطلاق دارد و انصراف به بالغ ندارد چون منشأی برای انصراف وجود ندارد پس به اطلاق این ادله اگر بخواهیم اخذ بکنیم باید بگوییم معنی از دید ادله‌ی لفظیه و شمول آن نسبت به صبی وجود ندارد.

**بیان مؤید:** شهادی که می‌توان بیان کرد این است که اگر شما می‌گویید این منصرف از صبی است و به بالغ توجه دارد، فرض کنید بچه‌ای که تازه بالغ شده ما از کسانی که می‌گویند ادله‌ی جواز تقلید مختص بالغ است و از صبی انصراف دارد سؤال می‌کنیم آیا اطلاق فقیه و اهل ذکر و امثال اینها به بچه‌ای که تازه بالغ شده اشکالی دارد یا ندارد؟ قاعدتاً باید بگویند اشکالی ندارد، سؤال این است که چرا در این مورد اشکال ندارد؟ یعنی ظرف یک روز اطلاق فقیه به بچه جایز می‌شود؟ لذا به نظر می‌رسد اعتبار بلوغ از ادله‌ی لفظیه یعنی آیات و روایات فهمیده نمی‌شود. پس دلیل اول قائلین به اعتبار بلوغ در مرجع تقلید را بررسی کردیم و معلوم شد چنین دلالتی ندارد.

**(ب) سیره عقلائیة:** مستدل در مورد سیره عقلائیة گفت این سیره یعنی سیره عقلاء بر رجوع جاهل به عالم یک دلیل لبی است که باید در آن به قدر متیقن اخذ شود و قدر متیقن از دلیل لبی بلوغ است. پس در واقع سیره عقلاء بر این است که جاهل به عالمی که بالغ است رجوع می‌کند نه عالمی که بالغ نیست.

در مورد این سیره هم این گونه مطرح کرده‌اند که سیره عقلائیة این است که جاهل به عالم رجوع کند و عقلاء در این جهت فرقی بین بالغ و صبی نمی‌گذارند و ملاک اصلی رجوع جاهل به عالم است و هیچ فرقی بین اینها نیست یعنی عقلاء در یک فن و علمی اگر یک صبی باشد که واقعاً به عنوان یک عالم در آن علم مطرح باشد به وی رجوع می‌کنند و فرقی نمی‌کند به اینکه بالغ شده باشد یا نشده باشد. بعد از این تنظیم می‌کنند به انبیاء و اولیاء که می‌گویند ببینید انبیاء و اوصیاء قبل از بلوغ به مرتبه نبوت و امامت رسیده‌اند و می‌گویند وقتی مرتبه‌ی امامت و نبوت به صبی می‌رسد با اینکه این دو در مرتبه‌ی بالاتری نسبت به مرجعیت است پس دیگر جایی برای استبعاد وصول صبی به مرتبه‌ی مرجعیت نیست.

#### **بررسی:**

اصل این سیره عقلائیة را ما هم با این گروه دوم موافق هستیم که سیره عقلائیة بر رجوع جاهل به عالم است و فرقی بین بالغ و صبی نیست و اینکه گفته‌اند دلیل لبی است و در دلیل لبی باید اخذ به قدر متیقن بشود و قدر متیقن هم در اینجا شخص بالغ است، این در فرضی است که ما شک در سیره عقلائیة نسبت به صبی داشته باشیم در حالی که ما شک نداریم و فرض این است که ما یقین داریم که در سیره عقلاء فرقی بین بلوغ و عدم بلوغ در آن عالم نیست. لذا شکی نیست تا ما بخواهیم با اخذ به قدر متیقن صبی را از دایره‌ی این سیره خارج کنیم. این هم قابل قبول نیست.

اما قیاسی که کرده‌اند به برخی انبیاء و اوصیاء به نظر می‌رسد این قیاس صحیح نیست چون اگر انبیاء و اوصیاء به مرتبه‌ی نبوت و امامت می‌رسند، اینها انسانهای برگزیده‌ای هستند که از طرف خداوند برای این مقام انتخاب شده‌اند لذا مسئله در مورد آنها کاملاً متفاوت است و نمی‌شود قیاس کرد و بگوییم چون صبی به مقام نبوت و امامت رسیده می‌تواند مرجع هم بشود اصلاً این قیاس با تفاوت‌های اصلی که وجود دارد که عمده‌ترین آن عصمت است، قیاس مع الفارق است. پس تا اینجا معلوم شد ادله‌ی لفظیه داله‌ی بر جواز تقلید، اطلاق دارند و از آنها اعتبار بلوغ فهمیده نمی‌شود. دلیل سیره عقلائی هم از آن اعتبار بلوغ فهمیده نمی‌شود.

**ج) دلیل عقل و بررسی آن:** دلیلی عقلی که در مسئله جواز تقلید اقامه شد دو تقریر داشت:

**تقریر اول:** همان حکم جبلی فطری بدیهی که جاهل به عالم رجوع بکند به قول آقای آخوند که شبیه همان چیزی است که در مورد سیره عقلاء مطرح شد که پاسخ هم همان است.

**تقریر دوم:** که دارای مقدماتی بود و از آنها نتیجه گرفتیم جواز تقلید را اگر به این دلیل نگاه کنیم آیا واقعاً از آن دلیل عقلی ما وقتی مقدمات را کنار هم قرار می‌دهیم می‌توانیم استفاده کنیم جواز تقلید را از خصوص بالغ؟ عقل اصل جواز تقلید را از کسی که صاحب رأی و نظر است ثابت می‌کند و از این دلیل هم بلوغ بدست نمی‌آید.

ادله‌ی عقلیه‌ای که به عنوان دلیل لبی شناخته می‌شوند هم نمی‌توانیم بگوییم در اینها اخذ به قدر متیقن می‌کنیم و بگوییم شک داریم اینها شامل صبی می‌شود یا نه، قدر متیقن این است که آن عالمی که باید به او رجوع شود بالغ است پس از باب اخذ به قدر متیقن صبی را خارج می‌کنیم، نمی‌توانیم این را قبول کنیم چون فرض اخذ به قدر متیقن در جایی است که ما شک داشته باشیم در شمول این ادله نسبت به صبی؛ خوب وقتی که شک نداشته باشیم جایی برای اخذ قدر متیقن نیست.

**نتیجه:** بالاخره دلیل اول قائلین به اعتبار بلوغ در مرجع تقلید مخدوش است و این دلیل نمی‌تواند اثبات مرجعیت خصوص بالغ را بکند. نه ادله‌ی لفظیه و نه دلیل عقلی و نه سیره عقلائی، به حسب همه این ادله تقلید از صبی و تقلید از بالغ هر دو جایز است.

### **دلیل دوم:**

دلیل دوم قائلین به اعتبار بلوغ این بود که اگر روایت صبی قابل قبول نباشد به طریق اولی فتوای او قابل قبول نیست. به این دلیل اشکال کرده‌اند که این دلیل نمی‌تواند اعتبار بلوغ را در مرجع تقلید ثابت بکند برای اینکه اصل عدم قبول روایت صبی محل اشکال است. چه کسی ادعا کرده که روایت صبی قابل قبول نیست؟ ادله‌ی حجیت خبر واحد در کدامیک از آنها مسئله بلوغ ذکر شده تا بخواهیم به استناد آنها حکم به اعتبار بلوغ در مخبر و شخص راوی بکنیم، بلکه آنچه از این ادله بدست می‌آید وثاقت مخبر است و عدالت مخبر و همین که مخبر ثقه باشد خبرش را به عنوان خبر ثقه می‌توانیم بپذیریم. ادله‌ی حجیت خبر واحد ملاک حجیت خبر و پذیرش و قبول روایت او را ثقه بودن و اطمینان دانسته‌اند.

پس اینکه در اینجا کسانی مانند صاحب فصول مدعی شده‌اند که روایت صبی قبول نمی‌شود پس به طریق اولی استنباط او و فتوای او قابل اخذ نیست، اشکالی که به ایشان شده این است که این مسئله عدم پذیرش قول صبی خودش محل اشکال است. اگر اصل این مسئله مخدوش شد، دیگر نوبت به فحوی و آنچه که به عنوان استدلال گفته‌اند نخواهد رسید. ما نیز با این اشکالی به دلیل دوم شده موافق هستیم یعنی تا اینجا دلیل دوم قائلین به اعتبار بلوغ هم نتوانست شرطیت بلوغ را برای مرجع تقلید ثابت کند.

### **دلیل سوم:**

دلیل سومی که مشهور به آن استناد کرده‌اند، اجماع است. برخی از بزرگان ادعای اجماع کرده‌اند به اینکه مرجع تقلید باید بالغ باشد.

این دلیل نیز از سوی قائلین به عدم اعتبار بلوغ مورد اشکال واقع شده است:

**اولاً:** این اجماع ثابت نیست و صغریاً محل اشکال است و کثیری قائل به عدم اعتبار بلوغ هستند.

**ثانیاً:** اگر هم صغریاً اشکال نداشته باشد این اجماع منقول است و اصلاً اجماع منقول حجت نیست و صرفاً می‌توان به عنوان مؤید از آن استفاده کرد. لذا دلیل سوم مشهور هم نمی‌تواند اعتبار بلوغ را ثابت کند.

این ادله از این جهت مورد بررسی قرار می‌گیرد که بالاخره قائلین به عدم اعتبار بلوغ تنها مستندی که دارند برای شمول نسبت به صبی این است که دلیلی بر اعتبار بلوغ نداریم لذا ادله اعتبار بلوغ را خراب می‌کنند و تا اینجا با این سه اشکالی که به سه دلیل اول قول مشهور وارد شده موافق و آنها را کافی برای پذیرش عدم اعتبار بلوغ تا اینجا می‌دانیم.

### **دلیل چهارم:**

دلیل چهارم قول اول همان است که صاحب جواهر ذکر کرده‌اند چنانچه سابقاً اشاره شد. صاحب جواهر فرموده‌اند این مسئله که صبی مسلوب العبارة است اجماعی بلکه ضروری است یعنی اجماع علماء بر این قائم است که صبی مسلوب العبارة است. بعد ایشان می‌فرماید که حال که صبی به اتفاق علماء و به ضرورت فقه مسلوب العبارة است پس استنباط و فتوای او به طریق اولی مسلوب است.

به نظر ما این دلیل اشکالی بر آن وارد نیست و هر چه تأمل در این دلیل کردیم که بتوانیم به این دلیل اشکالی بکنیم اشکالی وجود نداشت. از این جهت به نظر ما این دلیل، دلیل تامی است. بالاخره وقتی گفته می‌شود صبی مسلوب العبارة است، کاری نداریم در چه مرتبه‌ای است مسلوب العبارة یعنی لفظ، قول و فعل او منشأ اثر نیست. اگر یک فقیه آشنای به حلال و حرام هم که باشد و صبی باشد، معامله‌ای بکند معامله او باطل است بنا بر فتوای همه. آن وقت کسی که با این شرایط اجازه انشاء یک عقد را ندارد آیا واقعاً می‌تواند مرجع استفتاء قرار بگیرد؟ این امر عادی است، بچه‌ای که مسلوب العبارة است آن هم در این مرتبه‌ی بسیار پایین آیا می‌شود گفت که دیگران می‌توانند از وی تقلید کنند به نظر ما این دلیل صاحب جواهر دلیل محکمی می‌باشد و اشکالی به آن وارد نیست لذا تا اینجا گرچه ما آن سه دلیل را رد کردیم اما دلیل چهارم اثبات اعتبار بلوغ در مرجع تقلید می‌کند.

سؤال: مسلوب العبارة یعنی اینکه عقد صبی و کارهای دیگر نافذ نیست او این در مقام انشاء است اما در مقام استنباط، صبی چیزی را انشاء نمی‌کند.

استاد: این را بعداً خواهیم گفت اصلاً بحث ما در رجوع دیگران به است و اینکه می‌تواند مرجع تقلید بشود یا نه؟ دو بحث است: اگر استنباط کرد آیا این برای خودش حجت است یا نه؟ و یک بحث هم این است که آیا دیگران می‌توانند به قول این عمل کنند و از وی تقلید کنند یا خیر؟

### تذکر اخلاقی:

همیشه می‌گویند قول و فعل اشخاص نشانه شخصیت آنهاست، گفتار و کردار اشخاص نشان دهنده‌ی اندیشه و فکر آنهاست چون در هنگامی که اشخاص را می‌خواهند ارزیابی کنند فکر و اندیشه آنها پنهان است چراکه راه یابی به ذهن طرف مقابل امکان ندارد مگر توجه به نشانه‌ها که رفتار و گفتار می‌باشد. امیر المؤمنین (علیه السلام) از این ضابطه استفاده فرموده‌اند برای میزان عقل و خرد اشخاص، در یک روایت حضرت می‌فرماید: «کیفیة الفعل تدلّ علی کمیة العقل» کیفیت عمل نشان دهنده میزان خرد و عقل انسان است. در روایتی دیگر نیز حضرت (ع) می‌فرماید: «یستدلّ علی عقل کل امرئ بما یجری علی لسانه» از گفته و سخن هر کسی می‌توان به اندازه عقل و خرد او پی برد. کیفیة الفعل دلالت بر عقل دارد، سخن دلالت بر عقل دارد. این در واقع سه ضلع یک مثلث هستند، قول و فعل و عقل. عقل وجه پنهان شخصیت آدمی است و نشان آن قول و فعل انسان می‌باشد. لذا اگر می‌خواهیم خرد کسی را اندازه گیری کنیم باید ببینیم که چه می‌گوید و چه می‌کند.

ما با این ابزارهایی که ائمه معصومین (علیهم السلام) برای ما بیان کرده و به یادگار گذاشته‌اند خیلی راحت می‌توانیم به شخصیت افراد و عقل و دانش آنها پی ببریم. لذا این دو روایت را دقت فرمایید که حضرت (ع) این گونه می‌فرمایند که قول و عمل اشخاص نشان دهنده عقل و خرد انسان‌ها می‌باشد.

«والحمد لله رب العالمین»